

گلایه ها از یک نقطه حادثه خیز

آگاهی- تصادف یک خودرو با عابر پیاده در خیابان ولی عصر(عج) بجنورد گلایه اهالی را از بی توجهی نسبت به حادثه خیز بودن تقاطع این خیابان با کوچه ولی عصر(عج) ۱۲ در پی داشت. به گزارش خبرنگار ما حدود ساعت ۲۱ جمعه شب یک خودروی پاترول در خیابان ولی عصر(عج) با تقاطع کوچه ولی عصر(عج) ۱۲ در بجنورد با یک دختر برخورد کرد که باعث مصدومیت و انتقال او به بیمارستان شد. کارشناس پلیس

گفتگو با مردی که طناب دار را روی گردنش حس کرد

فریم به فریم با قاتل تا طناب دار

صدیقی

«ثانیه ها به سرعت رد می شدند و چوبه دار انتظار من را می کشید. خیلی از افراد حاضر در آنجا به من دلداری می دادند اما نمی توانستم خودم را کنترل کنم. سر درد و استرس شدیدی داشتم. نزدیک صبح شد و به یاد این جمله افتادم که یاد خدا به انسان آرامش می دهد. بعد از خواندن نماز مشغول خواندن قرآن شدم. برای دقایقی آشوب درونم فروکش کرد که دنبالم آمدند تا دست و پایم را ببندند. دوباره دلم لرزید و پاهایم سست شد... این ها بخشی از صحبت های مردی قاتل است که در زندان بجنورد طناب دار هم به دور گردنش انداخته شد اما در لحظه آخر با تلاش های دادستان و قضات دادرسی و بجنورد و شیروان و مسئولان دستگاه قضایی مورد عقوبت بخشش اسلامی خانواده مقتول قرار گرفت. حدود ۶ ماه از تولد دوباره او می گذرد و چیزی تا آزادای اش نمانده است اما هنوز لحظه های دلهره آور رفتن پای چوبه دار را می توان از لحن صدایش حس کرد. در حین گفت و گو با خبرنگار ما گاه نفسش بند می آید و هیجان آن لحظه ها برایش تکرار می شود. ۶ سال از آن روزی که مرتکب قتل شد می گذرد و تا پای چوبه دار هم رفته اما هنوز باور ندارد که نام قاتل بر پیشانی او نقش بسته است. او چرایی و چگونگی قتل را برای ماتشریخ می کند اما به دلیل حفظ حیثیت برخی از افراد از بازگو کردن آن معذوریم.

قبل از زندانی شدن چه کار می کردی؟

چند سال حبس کشیدی؟

حدود ۵سال در حبس بودم و یک سال هم فراری بودم. دو هفته بیشتر به آزادی کاملم نمانده است.

جرت چه بود؟

قتل.

چرا تصمیم به قتل گرفتی؟

من تصمیم نداشتم کسی را بکشم؛ می خواستم جلوی آپروریزی خانواده ام را بگیرم که آن اتفاق افتاد. چگونه درگیری و قتل رخ داد؟

بعد از دیدن یک صحنه غیر اخلاقی عصبانی شدم. اول

مقتول چاقو را درآورد که به پهلویم بزند چاقو را گرفتم و محکم نگه داشتم. بعد با دست دیگرم قمه را از پهلویم بیرون کشیدم و به پهلوی مقتول زدم که چاقو از دستش افتاد. ولی باز من را رها نکرد و دوباره محکم گلویم را فشار می داد و من هم چاقو را این بار به شکمش زدم که آرام عقب عقب رفت. وقتی که صدای چند پا را شنیدم که از پله های طبقه بالای ساختمان محل حادثه به پایین می آمدند خیلی ترسیدم. فکری می کردم آدم های زیادی در طبقه بالا هستند که قصد حمله و دستگیری ام را دارند. دوباره برای فرار صر به دیگری به سینه مقتول زدم که نقش بر زمین شد. هراسان از خانه بیرون آمدم و سوار بر ماشین از صحنه قتل فرار کردم. خیلی ترسیده بودم و در آن لحظه مغزم هنگ کرده بود و درست کار نمی کرد.

گفتی قصد کشتن کسی را نداشتی پس چرا قمه همراه خودت داشتی؟

من خیال می کردم خانه مقتول یک خانه تیمی است و افراد زیادی به آنجا رفت و آمد می کنند. فقط از روی ترس و این که فکر کردم اگر قصد حمله به من را داشتند با آن قمه آنها را بترسانم و جانم را نجات دهم اما اشتباه کرده بودم.

بعد از فرار از صحنه چکار کردی و آیا کسی دنبالت نیامد؟

بعد از اینکه از خانه مقتول بیرون آمدم از ترس اصلاً پشت سرم را نگاه نمی کردم. با عجله و هراسان سوار بر ماشینم شدم و به سرعت از آنجا دور شدم. فقط در آخرین لحظه موقع فرار وقتی از آینه داخل ماشین پشت سرم را نگاه کردم دیدم که پیرزنی جلوی در خانه آمده بود و به سر و صورت خودش می زد. تازه فهمیدم که کسی جز مادر مقتول در آن خانه نبوده است. وحشت زده به خانه خودم رفتم و مدارک و مقداری پول برداشتم و با گرفتن ماشین درستی خودم را به تهران رساندم.

در مدت یک سال فرارت چه کار می کردی؟

وقتی به تهران رسیدم در یک شرکت به عنوان اتنده مشغول کار شدم و مدتی هم کارهای متفرقه انجام می

راهنمایی و رانندگی پس از حضور در صحنه تصادف، میزان کشیده شدن خط ترمز خودروی پاترول را ۱۲۱ قدم اعلام کرد. اهالی این محل با حضور کارشناس پلیس راهنمایی و رانندگی شروع به گلایه نسبت به نصب نشدن سرعت گیر پیش از این تقاطع شدند و از افسر پلیس خواستند تا صدایشان را به گوش مسئولان برساند. یکی از اهالی این محل در این باره به خبرنگار ما گفت: طی سال های گذشته بارها در این نقطه



و خیلی عذاب می کشیدم. بعد از مدتی به خودم آمدم و با واقعیت کنار آمدم و خودم را به دست سرنوشت سپردم تا ببینم چه خوابی برایم دیده است. بیشتر به خاطر مادرم عذاب می کشیدم چون دار و ندارش را فروخته بود و همه را در راه من خرج کرده بود. از طرفی هم می خواستم هر چه زودتر از این شرایط بلا تکلیفی و انابوس وار خلاص شوم.

اوقات را داخل زندان چگونه پر می کردی؟

در کارگاه معرق کاری کار می کردم و علاوه بر آن، در کارهای فرهنگی و ورزشی هم شرکت می کردم. حتی مؤذن زندان شده بودم و نماز و قرآن می خواندم و به صورت غیر حضوری ادامه تحصیل دادم و بعد از گرفتن دیپلم وارد دانشگاه شدم.

آیا حکم قصاصت هم به تعویق افتاد؟

بله دو بار حکم اعدام من به خاطر پیگیری های رئیس زندان و دادستانی و همچنین رئیس کل دادگستری چند ماهی به تعویق افتاد تا شاید خانواده مقتول رضایت بدهند.

از مرگ می ترسیدی؟

از مرگ از این بابت می ترسیدم که مادرم تنهامی شود و از طرفی با کلی بار گناه باید آن دنیا حاضر شوم و جواب کارهایم را بدهم.

از لحظه های پیش از رفتن به پای چوبه دار بگو.

بار سوم که از تعویق حکم و اعدام خبری نشد زمانی که یکی از ماموران صدامی کرد فهمیدم که به آخر خط رسیدم و یک باره ته دلم خالی شد اما مامور چنان وانمود می کرد که برای کار اداری من را می برند تا من

شاهد تصادفات مختلف به دلیل سرعت بالای خودروها بوده ایم و به همین دلیل اهالی محل بارها از طرق مختلف با مسئولان مکاتبه و گفتگو کرده اند اما مسئولان به این موضوع توجه نکرده اند. «امانیان» افزود: من و دیگر اهالی محل به دلیل بی توجهی مسئولان، دغدغه بروز تصادف برای خانواده خودمان را در این نقطه داریم. برخی دیگر از افراد حاضر در محل نیز در گفت و گو با خبرنگار ما صحبت های این مرد را تأیید کردند.

متوجه قضیه نشوم و وحشت نکنم. ولی از همان نگاه اول فهمیدم موضوع چیست. به همین خاطر، داخل بند زندان رفتم و از همه زندانی ها حلالیت طلبیدم و خداحافظی کردم. لحظه بسیار سختی بود و خیلی تلاش می کردم که ظاهرم را حفظ کنم اما ته دلم خالی

شده بود و با چشمانی گریان از هم سلولی هایم جدا شدم.

وقتی وارد سلول انفرادی شدی و منتظر اجرای حکمت شدی چه حالی داشتی؟

نمی توانم عنوانش کنم چون باید در شرایطش باشی تا بفهمی که من چه حالی داشتم. ثانیه ها به سرعت رد می شدند و چوبه دار انتظار من را می کشید. می خواستم هر چه زودتر از ذهنی که برای خودم ساخته بودم راحت شوم.

سر درد و استرس شدیدی داشتم. نزدیک صبح شد و به یاد این جمله افتادم که یاد خدا به انسان آرامش می دهد. بعد از خواندن نماز مشغول خواندن قرآن شدم. احساس می کردم خدا بالای سرم ایستاده و از نزدیک دارم با او صحبت می کنم. برای دقایقی آشوب درونم فروکش کرد که دنبالم آمدند تا دست و پایم را ببندند. دوباره دلم لرزید و پاهایم سست شد.

وقتی پای چوبه دار رسیدی چه حالی داشتی؟

دیگر کار را تمام شده می دیدم و مثل یخ شده بودم. وقتی طناب دار را دور گردنم انداختند و چشم بندم را زدند، سرم را پایین انداختم و خودم را به خدا سپردم و به قرائت تفهیم اتهامم گوش می کردم. اشهدم را خواندم و در این لحظه چهار پایه زیر پایم تکانی خورد و طناب دور گردنم سفت شد . به کمرم داشت فشار می آورد و حالم بدتر می شد. طناب بدجوری به گردنم فشار می آورد به همین خاطر خودم را کمی بالا کشیدم و روی پنجه پایم ایستادم و منتظر خالی شدن زیرپایم شدم.

زیر لب خدا را صدا می کردم. در یک لحظه صدای ضعیفی را شنیدم که به مامور اجرای حکم گفت که متمم را پایین بیاورید چون شاکی اش رضایت داده است. سریع چشم بند و زنجیر دست و پایم را باز کردند. بعد از درآوردن طناب دار از گردنم وقتی به

محکوم کناری ام که طناب دار گردنش بود نگاه کردم دیدم که گریه می کند و اشک از چشمانش سرازیر می شود. آرام دستم را روی شانه هایش گذاشتم که در این لحظه ناگهان از بالا به پایین سقوط کردم و مامور ها من را روی هوا گرفتند.

بعد از این که از طناب دار هایی پیدا کردی چکار کردی؟

وقتی به سلول انفرادی ام برگشتم اصلاً دوست

نداشتم که آن دوست زندانی ام قصاص شود. اول دو رکعت نماز شکر خواندم و بعد از آن از ته دل از خدا خواستم تا او هم نجات یابد.

آیا آن زندانی محکوم به قصاص هم نجات پیدا کرد؟

اول فکر کردم که قصاص شده است. وقتی صدای به هم خوردن حلقه های زنجیر را شنیدم که به من نزدیک می شد فکر کردم ماموران زنجیر اعدامی را دارند حمل می کنند، اما در یک لحظه زمانی که پشت سرم را نگاه کردم دیدم دوست زندانی ام است که نجات پیدا کرده است. حدود ۲۰ دقیقه ای یکدیگر را در آغوش گرفتیم و با صدای بلند فقط گریه می کردیم و خدا را شکر می کردیم.

خانواده مقتول برای رضایت دادن شرط خاصی انگذاشتند؟

خیر. مادر مقتول با بزرگواری از حق قانونی اش گذشت و رضایت داد و اعلام کرد چون داغ فرزند دیده است حاضر نیست دوباره مادری دیگر داغ فرزندش را ببیند. به همین خاطر گفت هیچ شرطی ندارد و فقط درست زندگی کنم و مثل یک شهروند عادی باشم.

بعد از این که از اعدام نجات پیدا کردی و به مرخصی آمدی چه حالی داشتی؟

وقتی از زندان بیرون آمدم مثل این بود که از قفس بیرون آمدم باورم نمی شد. هفته اول صبح ها که از خواب بیدار می شدم فکر می کردم داخل زندان هستم و هنوز خواب می بینم. باورم نمی شد که از طناب دار نجات پیدا کرده ام و مدام استرس داشتم.

وقتی داخل زندان بودی چه کسی کارهای تو را دنبال می کرد تا بتواند رضایت خانواده مقتول را بگیرد؟

بعد از خانواده ام، رئیس زندان شیروان حتی زمانی که در مرخصی به سر می برد دنبال کار من می افتاد و دادستان و رئیس دادگستری هم خیلی تلاش کردند. قطعاً کار تلاش این بزرگواران و از همه مهمتر بزرگی خانواده مقتول برای اعلام رضایت نبود الان من زنده نبودم.

بعد از آزادی کامل تصمیم به چه کاری داری؟

به امید خدا وقتی به طور کامل آزاد شدم می خواهم به زندگی ام سر و سامانی بدهم چون مادرم به خاطر من تمام زندگی اش را فدا کرد. خیلی علاقه دارم ادامه تحصیل بدهم اما در حال حاضر شرایط مالی برای ادامه تحصیل در دانشگاه برایم مقدور نیست و اولویتم تامین مخارج زندگی ام است. شاید روزی دوباره به دانشگاه رفتم تا ادامه تحصیل بدهم.

بکج دیواری

نمایندگی

فروش

و خدمات

پس از فروش

بزرگمهر

۵ سال گارانتی

فروش ویژه

۱۲ سال گارانتی تعویض

۵ سال ضمانت بیمه ایران

دارای علامت استاندارد

برچسب انرژی B

۳۲۲۴۷۶۰۲ - ۰۹۱۵۳۸۴۹۹۰۱

آدرس: بجنورد- خیابان آزادی- مقابل آزادی ۱۴

گالری پرده

تقد و اقساط

ماهان

دوخت رابکان

به مدت محدود

طراحی ، دوخت ، نصب

انواع کاغذ دیواری ، پارکت

گنبوس،موکت ، دیوار گوب، بوستر ...

انواع انواع کرکه های عبودی و اقی و ...

جنالی: ۰۹۱۵۳۸۶۲۹۹۷

تلفن: ۰۷-۳۲۲۲۷۵

تلفکسی: ۰۱۵۵-۳۲۲۲

۰۹۵۱۱۳۲۱۹

www.gallerypardemahan.ir

Telegram.me/gallerypardemahan

آماده همکاری

دارای مدرک مدیر فنی

آسانسور جهت همکاری

اخذ پروانه، طراحی و مونتاژ

۰۹۱۵۴۲۵۱۹۸۵

سعید کاظمیان

۰۹۵۳۵۲۲۷۱

شماره ۰۲۳۹۰۰۷۱۴۴۰۰۴۰۹۳۹۵۳

آگهی تأسیس

تأسیس شرکت با مسئولیت محدود اندیشه برجسته نشاط در تاریخ ۱۳۹۵/۱۰/۲۸ به شماره ثبت ۱۲۶۵ به شناسه ملی ۰۹۴۷۷۰۹۶۵۰۰۱۴۰۰ ثبت و امضا ذیل دفاتر تکمیل گردیده که خلاصه آن به شرح زیر جهت اطلاع عموم آگهی می گردد.

موضوع: خدمات کامپیوتری و چاپ و تکثیر فرم های مربوط – شرکت در مناقصات و مزایدات مربوطه (پس از اخذ مجوزهای لازم)

مدت: از تاریخ ثبت به مدت نامحدود

مرکز اصلی: اسفراین میدان توحید کوچه جنب شرکت گاز پلاک ۱۶ کدپستی ۹۶۶۱۶۸۹۹۸۴

سرمایه شرکت: مبلغ ۱/۰۰۰/۰۰۰ ریال نقد می باشد که طی گواهی شماره ۱۲۹۶/۱۰۴۴ مورخه ۹۵/۹/۱۵ نزد بانک مسکن شعبه اسفراین پرداخت گردیده است.

اسامی و میزان سهم الشرکه شرکا: آقای مرتضی روحانی دارنده ۵۰۰/۰۰۰ ریال سهم الشرکه و خانم معصومه علیزاده روئین دارنده ۵۰۰/۰۰۰ ریال سهم الشرکه

اولین مدیران شرکت به قرار ذیل برای مدت نامحدود انتخاب گردیدند: آقای مرتضی روحانی به شماره ملی ۱۳۰۶۳۹۴۵۸۵ به سمت مدیر عامل و عضو هیئت مدیره خانم معصومه علی زاده روئین به شماره ملی ۰۶۳۹۵۹۲۷۳۲ به سمت رئیس هیئت مدیره

دارندگان حق امضاء: امضا کلیه اوراق بهادار و تعهدآور شرکت از قبیل چک، سفته، بروات، قراردادها، عقود اسلامی با امضا مرتضی روحانی (مدیر عامل و عضو هیئت مدیره) همراه با مهر شرکت و اوراق عادی و اداری با امضاء مرتضی روحانی (مدیر عامل و عضو هیئت مدیره) همراه با مهر شرکت معتبر می باشد.

اختیارات نماینده قانونی: طبق اساسنامه

روزنامه کثیرالانتشار رسالت جهت درج آگهی های شرکت انتخاب گردید.

(ثبت موضوع فعالیت به منزله صدور پروانه فعالیت نیست)

اداره ثبت شرکت ها و موسسات غیرتجاری اسفراین

۰۹۵۴۶۱۸۲۰